تصویر شعر قدیم در مسیر شعر جدید: تاریخ تولد زبان و ادبیات فارسی

حمیدی، مهدی

در مباحث قبل بعرض رساندیم که«حیات زبان و ادبیات عین حیات بشر است» پس تا این یکی موجود باشد،آن دیگری بالطبع وجود خواهد داشت.و نیز اشاره‏ کردیم که«پیدایش بشر و زبان تقریبا همزمان بوده است»زیرا در تعریف«زبان» نوشتیم که«وجود کلامی حوائج روزمرهء ماست»و از آنجا که بشر با حوائج خود همزاد است،ناچار با زبان خود همزمان خواهد بود.و این نکته را هم مبهما متذکر شدیم‏ که«تاریخ ولادت»«ادبیات»هر ملتی متأخر از تاریخ تولد«زبان»او و مقارن با حیات‏ معنوی اوست،زیرا گفتیم که«زبان همینکه از حد سادگی خود پا بیرون گذاشت و خود را در قلمرو هنر و صهنعت کشید،بجهان ادبیات داخل شده است.»

با این مقدمه پیداست که در مطالعهء تاریخ زبان وادبیات هر ملتی برای‏ هیچکس جای این سؤال نیست که آیا این ملت از کی به«زبان»آمده است؟اما جای این سؤال هست که ما از کدام عهد از«زبان»او آثاری در دست داریم و نیز از کدام قرن این«زبان»از حد سادگی خود پا بیرون گذاشته و بقلمرو هنر و صنعت‏ درآمده یا بعبارت دیگر«ادبیات»آن آغاز شده است.

چنین بنظر میآید که در اینجا نخستین سؤال که از خاطر خوانندگان وقاد خطور کند،این باشد که از زبان فارسی،از کدام قرن آثاری در دست است؟و اطلاع ما از «ادبیات فارسی»از چه تاریخی شروع میشود؟

جواب این است که مقصود از«زبان وادبیات ما»کدام«زبان»و«ادبیات» ماست؟زیرا جبر روزگار و حملهء معنوی شدید عرب،هست و بود زبان ما را بنحوی‏ ازهم‏گسیخته و دگرگون کرده است که اگر هم میان آنها شباهتی باقی باشد،این‏ شباهت آنقدر آشکار نیست که آدمی بتواند باتکاء فراست تنها آنچه را که هست بآنچه‏ که بوده است به‏پیوندد.

زبان و ادبیاتی که پیش از حمله عرب در این مملکت رواج داشت،امروز برای‏ ما تقریبا حکم یک زبان و ادبیات بیگانه را دارد،باین معنی که در صورت علاقمند بودن بآن با دانستن زبان و ادبیات فعلی،باید آنرا جداگانه بیاموزیم،یعنی اگر فرض کنیم یکی از مردم عهد ساسانی از درون قبر بیرون آمده است و حرفهائی میزند، ما آن حرفها را نخواهیم فهمید،و اگر چیزی مینویسد،از خواندن آن نوشته‏ها عاجز خواهیم بود،زیرا برای ما وارثان آن خط و زبان،امروز بر اثر آن دو عامل‏ سابق الذکر،نه تلفظ مشترکی مانده است و نه خط مشابهی.

در این فصول هم بحث ما متوجه بآن زبان و ادبیات نیست.در اینجا از باب‏ مقدمه کافی است بگوئیم که مورخان و محققانی که عمر خود را در آن را بسر رسانده‏اند، از زبان و ادبیات بالنسبه غنی و ثروتمندی که در آن زمان وجود داشته است،بسیار سخن گفته‏اند و غالبا برای ثبوت ادعای خود بقول مورخانی موثق و معروف توسل‏ جسته و بشاهدان دیرپای زنده‏ای از قبیل کوه‏ها و ستونهای سنگی مکتوب استشهاد کرده‏اند و همچنین از کتب بسیاری که با همان خطوط وجود داشته و تا حوالی قرن‏ هفتم هجری مبنا و مأخذ آثار منظوم و منثور متعدد و معروف و موجودی از قبیل گشتاسب‏ نامهء دقیقی،شاهنامهء فردوسی،کلیه‏ودمنهء روزبه،کلیه‏ودمنهء رودکی،گرشاسب‏ نامهء اسدی،ویس‏ورامین فخر گرگانی قرار گرفته است و از کتابهای دیگری که باین حد از شهرت نرسیده اما این نکته از حقیقت وجود آنها چیزی نکاسته است از قبیل‏ خداینامه،اسکندرنامه،آئین‏نامه،گاهنامه،بهرام‏نامه و غیره نام برده‏اند.بعقیدهء نگارنده اگر از آن زبان و ادبیات،هیچ چیز بجز همین کلیله،با این تنوعی که‏ در مطالب دارد و مخصوصا با آن مقدمهء مبسوطی که بیاد برزویه طبیب بر آن مانده‏ است،نمانده بود،جای شبهه‏ای برای وجود آن زبان و توسعهء ادبیات آن باقی‏ نمیگذاشت.

امروز معمولا وقتی ما از زبان وادبیات خود حرف میزنیم،توجهمان به«زبان‏ و ادبیات بعد از اسلام»است و بنده نیز با توجه بهمین«زبان وادبیات»است که در جواب‏ آن سؤال این تعبیر شیرین را با اندکی تحریف از نویسنده‏ای بزرگ بعاریت میگیرم و جواب‏ میدهم:

قرن چهارم هجری میان بیست‏سالگی و سی‏سالگی بود که بر عزای قدیم‏ترین‏ شاعر سخن‏آفرین و پدر شعر فارسی نشست؛زیرا رودکی بسال 329 وفات یافت و با آنکه تاریخ ادبیات ما پیش از او شاعری ببزرگی او نشان نمیدهد،اما آثار منظوم و منثوری‏ کامل،یا ناقص،خوب یا بد،بهمین زبان دری از نویسندگان و شاعرانی دیگر پیش‏ از او و همزمان با او ضبط کرده است که در نثر،معروف‏ترین و بزرگترین آنها تاریخ‏ بلعمی است.